مفاوضات - دلائل و براهين الوهيّت

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



### دلائل و براهين الوهيّت – مفاوضات - اثر حضرت عبدالبهاء – بر اساس نسخه طبع سنهء ١٩٠٨ م

و از جمله دلائل و براهين الوهيّت آنکه انسان خود را خلق ننموده بلکه خالق و مصوّر ديگری است و يقين است و شبهه ای نيست که خالق انسان مثل انسان نيست زيرا يک کائن ضعيف کائن ديگر را خلق نتواند و خالق فاعل بايد جامع جميع کمالات باشد تا ايجاد صنع نمايد . آيا ممکن است که صنع در نهايت کمال باشد و صانع غير کامل ؟ آيا ميشود که نقش در نهايت اتقان باشد و نقّاش در صنعت خويش ناقص ؟ چه که صنعت اوست و خلق اوست بلکه نقش مثل نقّاش نباشد اگر نقش مثل نقّاش بود خود را نقش مينمود و نقش هر چند در نهايت کمال باشد امّا بالنّسبه بنقّاش در نهايت نقص است . لهذا امکان معدن نقايص است و خدا معدن کمال ، نفس نقايص امکان دلالت بر کمالات حقّ ميکند . مثلاً چون انسان را نگری ملاحظه نمائی که عاجز است همين عجز خلق دليل بر قدرت حيّ قديری است زيرا تا قدرت نباشد عجز تصوّر نگردد پس عجز خلق دليل بر قدرت حقّ است و تا قدرت نباشد عجز تحقّق نيابد و از اين عجز معلوم شد که قدرتی در عالم هست . مثلاً در عالم امکان فقر است لابدّ غنائی هست که فقر در عالم تحقّق يافته و در عالم امکان جهل است لابدّ علمی هست که جهل تحقّق جسته چه اگر چنانچه علم نبود جهل تحقّق نميگرفت چرا که جهل عدم علم است اگر وجود نبود عدم تحقّق نمی يافت . جميع امکان مسلّم است که در تحت حکم و نظاميست که ابداً تمرّد نتواند حتّی انسان نيز مجبور بر موت و خواب و سائر حالات است يعنی در بعضی مراتب محکوم است لابدّ اين محکوميّت حاکمی دارد مادام که صفت ممکنات احتياج است و اين احتياج از لوازم ذاتی اوست پس يک غنيّ هست که غنيّ بالذّات است . مثلاً از نفس مريض معلوم است که صحيحی هست اگر صحيحی نبود مريض اثبات نميشد . پس معلوم شد که حيّ قديری هست که او جامع جميع کمالات است چه اگر جامع جميع کمالات نبود او نيز مثل خلق بود . و همچنين در عالم وجود ادنی صنعی از مصنوعات دلالت بر صانع ميکند مثلاً اين نان دلالت ميکند بر اينکه صانعی دارد . سُبحان اللّه تغيير هيأت کائنات جزئيّه دلالت بر صانعی ميکند و اين کون عظيم غير متناهی خود بخود وجود يافته و از تفاعل عناصر و موادّ تحقّق جسته ؟ اين فکر چقدر بديهيّ البطلان است . و اينها ادلّه نظريست برای نفوس ضعيفه . امّا اگر ديده بصيرت باز شود صد هزار دلائل باهره مشاهده ميکند مَثَلش اينست که چون انسان احساس روح داشته باشد مستغنی از دليل وجود روح است . امّا از برای نفوسی که از فيض روح محرومند بايد دلائل خارجه اقامه نمود .